

قصه ما و

جماعت روشنفکر

❏ سردرآوردن از رازهای تاریخی
چقدر برایتان جذاب است؟
سرک‌کشیدن به مکان‌های
عجیب اما آشنایی که
اسمشان را بارها شنیده‌ایم،
اما این بار از دوربین یک
داستان نویس.



زهراراستگویی

قفسه کتاب

شما خود بهتر از من می‌دانید
که وقتی می‌گوییم داستان یعنی با روایت تاریخی
کامل سر و کار نداریم. قرار نیست اتفاقات را موبه‌مو
و نکته‌به‌نکته بخوانیم. دیلماج هم همین است. میرزا
یوسف خان مستوفی به‌خاطر ۱۰ سال اشتغال در اداره
انطباعات ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه و ترجمه
روزنامه‌های فرانسوی به فارسی به دیلماج معروف
شده است. میرزا یوسف یک شخصیت خیالی است
اما در زمانه‌ای حقیقی زندگی می‌کند. او درباره خود
می‌گوید: «لکه‌ای بودم در آئینه وجود. به جا خواهم
ماند یا نه، خود نمی‌دانم. اگر
بمانم از این پس هر که به
قصد دیدار خود در این آئینه
نظر کند، یوسف دیلماج را
خواهد دید.»



میرزا یوسف به خانه
فروغی‌ها رفت و آمد می‌کند
و آنجا درس می‌خواند. وقتی
به فرنگ می‌رود مهمان میرزا ملکم‌خان می‌شود و با
دربار حشر و نشر دارد. همه اینها باعث می‌شود ما
موقع خواندن کتاب باور کنیم که میرزا یوسف خان
لابد جایی از تاریخ بوده است. اما او در مرز میان خیال
و واقعیت مخاطب را با خود به سفری عجیب می‌برد.
لژهای فراماسونری یکی از آن مکان‌های اسرارآمیزی
است که هر کسی نمی‌تواند سر از کار اعضای آن
دریابورد. دیلماج ما را به آنجا می‌برد. این شخصیت
مرموز به زندان می‌افتد، برای مبارزه به گیلان می‌رود و
در نهایت با پایانی عجیب ما را در گنجی تنها می‌گذارد.
او را نماینده قشر روشنفکر عهد قاجار دانسته‌اند که
سرگردان هر بار به سویی چنگ می‌اندازند. با سفری به
فرنگ چنان از خود بی‌خود می‌شوند که هر چه داشته
و نداشته‌اند فراموش می‌کنند و به دنبال تغییر در دام
تقلید می‌افتند.

حمیدرضا شاه‌آبادی تاریخ‌خوانده است. او در کتابش
چهره‌ای جدید از شخصیت‌های تاریخی نشانمان
می‌دهد. آن روی سکه میرزا ملکم‌خان را می‌بینیم و به
حریم خصوصی و مکتب‌خانگی فروغی‌ها پامی‌گذاریم.
کتاب کوتاه است و در قسمت‌های انتهایی داستان
این کوتاهی باعث گنگ شدن قصه می‌شود. همه چیز
تاسفر فرنگ خوب است. ما حتی از جزئیات پارچه‌های
مخمل و اثاث خانه هم خبر داریم. هر روز شخصیت
اصلی داستان را در کار روزانه‌اش همراهی می‌کنیم اما
وقتی به کشور برمی‌گردد، سوال‌ها بی‌جواب می‌ماند.
دیگر خبری از میرزا یوسف‌خانی که می‌شناختیم
نیست. او ناگهان چهره عوض می‌کند و ما توجیهی
برای این چرخش شخصیتی نمی‌یابیم. در نهایت میان
جنگل‌های مه‌آلود رهایمان می‌کند و ما می‌مانیم و
گره‌هایی که باید بدون یاری نویسنده به تنهایی
بازشان کنیم. ❏

نویسنده:

حمیدرضا شاه‌آبادی

ناشر:

افق

۱۴۴ صفحه

۲۸۰۰۰ تومان



گوراغلو در باور

ترکمن‌ها نماد

شجاعت، مردانگی

جنگاوری، صداقت و

بسیاری از ویژگی‌های

انسانی دیگر است که

ترکمن‌های اصیل برای

روحیه دادن به جوانان

خود در مقابله با

دشمنان به آن‌ها لقب

گوراغلو را می‌دهند



ترکمن‌ها و افسانه‌ای که یک مقام موسیقایی هم دارد

از گور بر خاسته



زینب مرتضایی فرد

روزنامه‌نگار کتاب

❏ همین روزها بعد از سال‌ها پیگیری،
موسیقی‌شان را ثبت ملی کرده‌اند و آنقدر
تلاش و پی‌وهش کردند که همه پذیرفتند
موسیقی کوتلی باید در استان گلستان
به‌عنوان یکی از میراث ناملموس ثبت
شود. این همه تلاش و پافشاری و حرف
زدن از آن، هرچند شاید جایش در قفسه
کتاب ما نباشد اما باور بفرمایید جایش
اینجا هم هست. چون به ما یادآوری می‌کند با مردمانی روبه‌رویم
که فرهنگی غنی دارند و برای حفظ آن تلاش می‌کنند. مردمانی که
فرهنگ‌شان را زندگی می‌کنند. موسیقی‌شان را با جان دوست
می‌دارند و حماسه‌ها و افسانه‌های جاندار و پیر از قهرمان‌شان را هم
به دل‌نگه می‌دارند و برای نسل‌های بعدی هم تعریف می‌کنند.

زندگی در ترکمن صحرا و شیوه زیستی مردم، دشواری‌های خودش

منظومه گوراغلو احتمالا از آسیای میانه و به‌وسیله ترکمن‌های
سلجوقی و غزنی به آذربایجان و سرزمین‌های آناتولی و ارمنستان
و دیگر نقاط برده شده است. گفته‌اند روایت تاریخی و ترکمنی آن
واقع‌گرایانه‌تر به‌نظر می‌رسد. برخی از نویسندگان آذربایجان بر
این باورند که زندگی گوراغلو، نظر نواحی دیگر مثل خاور نزدیک،
قفقاز و آسیای میانه را به خود جلب کرده است. آنچه مسلم است
حماسه گوراغلو باوری است استوار در نزد خلق‌های آسیای میانه و
آذربایجان ارمنه، گرجی‌ها و ترک‌ها که در هر منطقه بسته به فراخور
محیط‌زیستی و باورهای قومی تغییراتی در آن به‌وجود آمده است.
درباره منشأ حماسه گوراغلو استاد حبیب ساهر می‌نویسد:
بدون شک گوراغلو از پرسوناژهای ادبیات باستانی ترک است که
باید سرچشمه آن در آسیای میانه باشد و پس از اسلام در نواحی
غربی آسیا با حوادث اجتماعی و سیاسی زمانه هم‌رنگی پیدا می‌کند.
به‌سبب قهرمانی‌ها و از خودگذشتگی‌های گوراغلو و یارانش در جهت
فشار به سرمایه‌داران و زران‌دوزان و رسیدگی به فقر فقیر، وضعیت
جامعه به‌عنوان مظهر مبارزه با ظلم و ستم و دستگیرنده فقر و
نیازمندان تبدیل شده است.

گوراغلو در باور ترکمن‌ها نماد شجاعت، مردانگی، جنگاوری، صداقت
و بسیاری از ویژگی‌های انسانی دیگر است که ترکمن‌های اصیل برای
روحیه دادن به جوانان خود در مقابله با دشمنان به آن‌ها لقب گوراغلو
را می‌دهند و به این ترتیب روحیه ظلم‌ستیزی و مبارزه با ظالم را در
جامعه‌شان ترویج می‌کنند.

❏ بشنوید این داستان

و اما داستان این قهرمان... یکی بود یکی نبود. غیر از خدای مهربون

را داشته است. آن قدیم‌ها که رسانه‌ها به شکل امروزی وجود
نداشته‌اند تا به آدم‌ها و نسل‌های بعد تر راه و رسم زندگی بیاموزند
و به آن‌ها یاد بدهند حفظ زندگی اجتماعی به چه چیزهایی نیاز دارد،
افسانه‌ها بخشی از این کار مهم را انجام می‌داده‌اند. افسانه‌های
مردم ترکمن صحرا عشق به خانواده، همکاری و همراهی، مهربانی با
دیگران و غلبه بر ترس‌ها و فداکاری را مدام به جامعه خود یادآوری
می‌کرده‌اند. نتیجه‌اش هم این است که حالا کلی افسانه بی‌تأثیر
دارند که اگر قرار باشد یکی از آن‌ها را انتخاب و تعریف کنیم، می‌بینیم
چه کار سختی است! البته اصلا نگران نباشید، قفسه‌ای‌ها از پس
کارهای سخت برمی‌آیند و اهل کوتاه آمدن و تسلیم شدن نیستند.
امروز برخلاف هفته‌های پیش این صفحه‌های رویم سراغ یک افسانه
مشهور ترکمنی و آرزو می‌کنیم قفسه‌ای‌ها همیشه بروند سراغ
این موضوعات متفاوت و باعث شوند ما هم مطالب و کتاب‌های
متفاوتی را بخوانیم.

هیچ‌کس نبود. روزی و روزگاری نوزادی در داخل یک گور پیدا می‌شود
و به همین جهت او را گوراغلو یعنی فرزند گور صدا می‌زنند. البته
بعدها معلوم می‌شود که او پسر پهلوان آدی بی (بیگ) که به تازگی
مرده بود، است و مادرش او را داخل گور قرار داده و نام اصلی‌اش
«روشن» است. خون‌کار خان دایی گوراغلو که نامش «مومین» است را
می‌کشد و چشمان پدر بزرگش جغالی بی‌راکوری می‌کند. گوراغلو پیش
پدر بزرگش «جغالی بی» و گول اندام همسر «مومین» بزرگ می‌شود.
روزی یکی از سرداران خون‌کار خان به نام «عرب‌ریحان»، گول اندام را
می‌زد و با خود می‌برد.

گوراغلو از کودکی خود را برای گرفتن انتقام از این خان ستمگر و
اطرافیان‌اش آماده می‌کند. گوراغلو خشمگین چهل پهلوان و
هم‌سنگر بر گرد خود می‌آورد و سوار بر قیرات افسانه‌اش می‌شود
و رشادت‌های بسیاری از خود نشان می‌دهد. تمام یورش‌های
خون‌کار خان و عرب‌ریحان را دفع می‌کند و بر آنها پیروز می‌شود.

❏ گوراغلو، گوراغلو

البته در آذربایجان هم این شخصیت حماسی حضور دارد و
گوراغلو یا کوراوغلی نامیده می‌شود. در روایت آذربایجانی‌ها
پدر این شخصیت به دست خان کور شده اما کوراوغلی سوار
بر اسب مخصوصش، قیامی را بر ضد خان و ایادی او را راه
می‌اندازد. کوراوغلی در کشورهایی چون آذربایجان، گرجستان،
ترکیه، ازبکستان و افغانستان هم برای مردم آشناست و البته
در موسیقی ترکمن‌ها هم صاحب یک مقام است و وقتی
خنیگران می‌نوازند و این افسانه منظم را می‌خوانند، مردم را
در شور و لذتی بزرگ فرو می‌برند. ❏